

بررسی عدالت اجتماعی از دیدگاه اندیشمندان اسلامی

مریم سنگی

چکیده

امیرالمؤمنین علی(ع) در دوران دشوار خلافت، عدالت حقیقی را بر کرسی قدرت نشاند و پرچم عدالتخواهی را بر فراز قله ایمان و اسلام برافراشت.

«فردوسی» داد را زیربنای سعادت و بهروزی اجتماعات بشری و مهمترین وسیله رهایی فرزند آدم از هر پلیدی و تباهی می‌داند. در اندیشه «خواجہ نصیرالدین طوسی»، اعتدال میان سه قوه متباین «ناطقه»، «غضبیه» و «شهوانی» از راه‌های سعادت انسان معرفی می‌شود. از دیدگاه «فارابی»، عدالت از فضیلت و حکمت ناشی می‌شود.

در بین اندیشمندان معاصر، «دکتر شریعتی» با طرح عدالت، شعار عرفان، برابری و آزادی را به عنوان سه نیاز همزمان و ضروری انسان می‌داند که با یکدیگر تعارضی ندارد و سعادت وی در گرو توجه به هر سه است. «شهید مطهری» عدالت را به عنوان رعایت حقوق افراد و اعطای حق به ذی‌حق دانسته و رعایت استحقاقها و اولویتها را شرط عدالت دانسته است. «امام خمینی(ره)» بر نقش حکومت در اجرای عدالت تأکید خاصی دارد و ضرورت تحقق عدالت اجتماعی در مقررات اسلامی را اصلح بودن زمامدار و شایستگی وی در امور معنوی (عالم بودن) و آگاه بودن و هشیار بودن در امور اجتماعی مسلمین دانسته‌اند و اساساً اجرای حدود و مقررات اسلامی را وسیله نیل به «عدالت اجتماعی» می‌داند. اسلام در عین حال که یک «ایدئولوژی» است و انسان را متعالی می‌سازد و با ایجاد جامعه میانه، الگویی مناسب برای مردم جهان ارائه می‌کند، همچنین با ایجاد انقلاب اجتماعی به دنبال ساختن جامعه‌ای عاری از طبقات آزاد و استوار بر فسط و عدل با افرادی آگاه، آزاد و مسئول است.

(یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط و لا یجرمنکم شنآن قوم علی ان لا تعدلوا، اعدلوا هو اقرب للتقوی).^(۱)

مبحث دشوار و پیچیده «عدالت»، سالهای دراز و بلکه قرنهای متمادی ذهن بشر را به خود مشغول داشته است. با سیری در تاریخ دور می‌توان دریافت که عدالت همواره مسأله‌ای بوده که در تجلی آرمانهای طلایی بشریت، می‌درخشیده است و این‌گونه می‌نماید که دست یافتن به اساس عدالت و بر طبق عدالت صریح و علی‌گونه عمل کردن همواره دغدغه بشریت بوده است. جالب توجه است که در ابتدای وارد شدن به دین مبین اسلام و مذهب تشیع ما با مسأله‌ای روبه‌رو هستیم و آن اعتقاد قلبی و غیر تقلیدی به اصول دین است. حال این اصول چیست که باید تحقیقی و نه تقلیدی باشد؟ باید بدان رسید و همواره آن را مطمح نظر قرار داد؟

ابتدا توحید مطرح می‌شود؛ یعنی یکتایی، یکتویی، خالص شدن برای او، به سوی او و ایمان آوردن به وحدانیت حضرت حق و سپس بلافاصله مبحث عدل پیش می‌آید؛ یعنی کسی که به توحید و احدیت حضرت ربوبیت اعتقاد دارد مستلزم این است که به اصل عدالت هم ایمان بیاورد. حال این عدالت، هم به ذات اقدس الهی مربوط می‌شود و هم عدالتی است که در جامعه بشری لحاظ می‌شود. در هر صورت به طور کلی مؤمن معتقد به اسلام می‌باید با «عدالت» به معنای اعم آن آشنایی داشته، و آشنایی که نه تقلیدی بلکه کاملاً تحقیقی باشد. انسان به عنوان موجودی خداگونه که روی زمین، بیست «خلیفة اللہی» را بر دوش دارد به اقتضای فطرتش نمی‌تواند و نباید ظلم و جور را برتابد. باید برای احیای عدل، این واژه مقدس، در هر کجای دنیا به پا خیزد. آیا این کار دشوار و این مسئولیت بزرگ بر عهده ما، که به اسلام ایمان داریم و به علی و عدل وی اعتقاد داریم، گذاشته نشده است؟

حضرت حق می‌فرماید:

«انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال فأبین ان یحملنها و اشفقن منها و

حملها الانسان انه كان ظلوماً جهولاً»^(۲)

ما بر آسمانها و زمین و کوه‌های عالم عرض امانت کردیم، همه از تحمل آن خودداری و اندیشه کردند تا انسان (ناتوان) بپذیرفت و انسان هم (در ادای امانت) بسیار ستمکار و نادان بود.

این «امانت» چیست که کائنات با تمامی عظمتش از قبول آن خودداری می‌ورزد و آدمی آن را می‌پذیرد؟ البته هر مشرب فکری و مسلک عقیدتی آن را گونه‌ای تفسیر کرده است؛ از جمله عرفا معتقدند که این امانت که در دل آدمی به ودیعه نهاده شده عشق است و آیا قبول مسئولیت انسانی و در راه تحقق اهداف متعالی آدمی گام برداشتن جز با عشق و معرفت امکانپذیر است؟

به قول خواجه عبدالله انصاری «در این راه مرد می‌باید بود و با دل پردرد باید بود. عاشق باید بیباک باشد اگرچه او را بیم هلاک باشد. عشق دردی است که او را درمان نیست و کار عشق هرگز به دعا نیست».

این‌گونه عشق ورزیدن به ممنوع و به آزادی بشریت، عدالتخواهی را در پی می‌آورد.

طبق آیه صریح قرآن که می‌فرماید: «فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله»^(۳) پس روی به جانب آیین پاک اسلام آور و از دین خدا، که فطرت خلق را بر آن آفریده است، پیروی کن که هیچ تغییری در خلقت خداوند نیست.

بنابر این، عدالتخواهی، کمال جویی، زیبایی طلبی و مانند آنها براساس فطرت الهی بنا شده و در درون هر انسانی به ودیعت نهاده شده است.

عدل علی (ع)، عدالت بی محابای علی (ع)

جرج جرداق در کتاب «الامام علی صوت العدالة الانسانیة» می‌گوید: «ای روزگارا کاش می‌توانستی همه قدرتهایت و ای طبیعت کاش می‌توانستی همه استعدادهایت را در

خلق یک انسان بزرگ، نبوغ بزرگ و قهرمان بزرگ جمع می‌کردی و یک بار دیگر به جهان ما یک علی دیگر می‌دادی».

پنج سال مبارزه علی با چهره‌های معروف اسلام برای تحقق عدالت و عدالت اجتماعی است. زیرا در اینجا مشرک نیست تا برای مکتب مبارزه شود؛ منافق و رند و مقدس مآب است که علی باید با اینها در جمل و صفین و نهروان بجنگد و در جمل از همه مشکلت‌تر. در صفین قیافه‌های شناخته شده و پلید بنی‌امیه است که با علی می‌جنگد و در نهروان قیافه‌های ناشناخته مقدس مآب مؤمن! اما در جمل کیست؟ عایشه ام‌المؤمنین است و طلحة‌الخیر و زبیر نواده عبدالمطلب؛ یعنی بزرگترین شخصیت‌های اسلامی. این مبارزه غیرقابل تحمل و تکاندهنده است؛ حتی برای پیرو علی که همراه او به جنگ آمده است. یکی از آنان به عنوان اعتراض به او می‌گوید: «اگر نصیحت کردی و به صلح دعوت کردی و زیر بار نرفتند چه می‌کنی؟» علی پاسخ می‌دهد که با آنها می‌جنگم. سرباز با تعجب می‌پرسد که حتی با ام‌المؤمنین و طلحة و زبیر می‌جنگی؟ مگر ممکن است که اینها بر باطل باشند؟

علی در اینجا جمله‌ای دارد که طه حسین می‌گوید: «در زبان بشر از وقتی که سخن گفتن پدید آمده است جمله‌ای به این عظمت به وجود نیامده است».

آن جمله این است که می‌گوید: «تو حق را به مرد می‌سنجی یا مرد را به حق؟» حقیقت را از روی شخصیتها تشخیص می‌دهی و یا شخصیتها را از روی حقیقت؟^(۴) اینجاست که عدالت این چنین دشوار می‌شود.

همین طلحة و زبیر وقتی می‌بینند در خلافت علی حتی نمی‌توانند به استناداری دو شهر امید داشته باشند، نزد عایشه می‌روند که جنگ به پا کنند. قبل از رفتن نزد علی می‌آیند تا برای خارج شدن از شهر از او اجازه بگیرند. علی به آنها می‌گوید که می‌دانم به کجا و برای چه کاری می‌خواهید بروید، اما بروید!

عجیب است! این دو نفر می‌خواهند از قلمرو حکومتش خارج شوند و از مرز بیرون

بروند تا قیام مسلحانه علیه او راه بیندازند و بر رویش شمشیر بکشند و بزرگترین توطئه زمان علی(ع) را درست کنند در عین حال علی به آنها می‌گوید: «بروید!» چرا؟ برای اینکه این دو نفر انسان هستند و اگر پیش از اینکه جرمی مرتکب شوند آنها را از رفتن منع کند آزادی آنها را که حق هر انسان است سلب کرده است؛ آزادی سفر و آزادی مسکن و اگر این آزادیها سلب شود قانونی به وجود می‌آید که همه جباران و ستمگران تاریخ برای پایمال کردن آزادی افراد به علی متوسل می‌شوند و به او استناد می‌کنند.

به گفته جرج جرداق: «کجا هستند نویسندگان حقوق بشر تا حقوق بشر را در عمل بفهمند نه در سخنرانی و خطبه و مراسم و سازمان ملل و یونسکو که دروغند».^(۵)

علی، میثم خرمافروش را، که خرماهای خوب را از بد جدا می‌کند و به دو قیمت مختلف می‌فروشد، می‌بیند و برآشفته به او می‌گوید: «چرا بندگان خدا را تقسیم می‌کنی؟! آن‌گاه با دستهای خرمای بد و خوب را مخلوط می‌کند و می‌گوید که همه را با یک قیمت میانگین بفروش؛ «یعنی تساوی در مصرف» اساس عدالت در همه مکتبهای عدالتخواه جهان؛^(۶) همان‌گونه که در نهج البلاغه می‌فرماید: «پر و بالت را برای مردم بگستر و با چهره گشاده با آنان روبه‌رو شو. نرمش را نسبت به آنها نصب‌العین خود گردان و در نگاه، اشاره، تحیت و درود میان آنها مساوات را رعایت کن تا زورمندان در تبعیض طمع نورزند و ضعیفان از عدالت تو مأیوس نگردند».^(۷)

در نامه ۵۳ در نهج البلاغه می‌فرماید: «تو به بهانه پرداختن به کارهای بزرگ و مهم نمی‌توانی در برباد دادن حقی هر چند ناچیز و نادیده گرفتن کارهای هر چند کوچک عذر بیاوری».^(۸)

بدین ترتیب عدالت از دیدگاه علی(ع) بسیار حساس و مسئولیت‌ساز است که باید برای احیای آن به‌پا خاست و برای تحقق بخشیدن بدان از هیچ کوششی نباید فروگذار کرد.

عدالتخواهی و کوشش برای به اجرا درآوردن این مهم در سخن بزرگان و

اندیشمندانی چون حکیم فردوسی به گونه‌ای بسیار برجسته مطرح می‌شود. در فضای روحانی کاخ شکوه‌مندی که استاد توس به یاری اندیشه و خیال و به انگیزه احساسات بشر دوستانه و علایق ملی خود - به نامه شاهنامه - برپای کرده است کاخی چنان استوار و مجلل که از باد و باران زمانه و گردش روزگاران هرگز صدمه و گزند نمی‌خواهد دید و جاودانه سر بر آسمان افتخارات فرهنگی و ملی ایران زمین خواهد سایید، دادگری و عدالتخواهی، صدرنشین این کاخ پرجذبه و جلال است و ستم‌ستیزی مشخصترین بعد اعتقادی و فکری معمار چیره‌دست و فرزانه آن به‌شمار می‌رود.

در جهان‌بینی فردوسی، داد به منزله زیربنای سعادت و بهروزی اجتماعات بشری و مهمترین وسیله‌رهایی فرزند آدم از هر پلیدی و تباهی معرفی شده است. به اعتقاد این سخن‌سرای فرزانه، خداوند از بندگان خویش به جز داد دادن در کارها و مهرورزی به همنوع چیزی نخواسته است:

خداوند کیهان و گردان سپهر زبنده نخواهد به جز داد و مهر

زیرا اگر عدل، حکمفرمای جوامع انسانی شود و عدالت اجتماعی تحقق یابد، همه خوبیها و برکات و نعمتها و آبادانی و فراخی زندگی و آرامش و صلح برای نوع انسان فراهم می‌شود و چنانچه ستمگری بر دادگری و مردمی‌چیره‌گردد، سیه‌روزی و فقر و فساد بر اجتماعاتی که پذیرای ستم‌گشتند و ظالم را در ظلمش مددکار شدند روی می‌آورد و زمانه بر آنان سخت می‌گیرد و سرانجام، ظلم چونان آتشی فروزان، خرمن هستی چنین مردمی را می‌سوزاند و مستأصلشان می‌کند.

در سراسر شاهنامه، موضوع ظلم‌ستیزی و عدالت‌جویی به اقتضای مباحث و رویدادهای حماسی از زبان پادشاهان، وزیران و پهلوانان آرمانی و مطلوب فردوسی چه در دوره‌های اساطیری و پهلوانی شاهنامه و بعضاً در دوران تاریخی با تعابیری زیبا و آموزنده که ابیات ذیل مشتی است از خروار آن حکمتها چنین اظهار شده است:

در دوره هوشنگ که جزء نخستین امیران دوران اساطیری شاهنامه است:

چو بنشست بر جایگاه مهی
چنین گفت بر تخت شاهنشهی
که بر هفت کشور منم پادشا
به هر جای پیروز و فرمانروا
به فرمان یزدان پیروزگر
به داد و دهش تنگ بسته کمر^(۹)

منوچهر در آغاز پادشاهی اش، جهان را سراسر مژده می دهد که:

به داد و به دین و به مردانگی
به نیکی و پاکی و فرزاندگی
بدان را زبند دست کسوته کنم
زمین را به کین رنگ دیبه کنم
هر آن کس که در هفت کشور زمین
بگردد زداد و بتابد زدین
همه سر به سر نزد من کافرند
وزاهریمین بدکنش بدترند^(۱۰)
کیقباد به هنگام مرگ، کاووس کی را با چنین نصایح به دادگری و ظلم ستیزی سفارش می کند:

توگر دادگر باشی و پاكرای
همی مژده یابی به دیگر سرای
وگر از گیرد سرت را به دام
بر آری یکی تسبیغ تیز از نیام
بدان خویشتن رنجه داری همی
پس آن را به دشمن سپاری همی
در آن جای، جای تو آتش بود
به دنیا دلت تلخ و ناخوش بود^(۱۱)
کیخسرو هنگامی که گودرز، پهلوان نامی سپاه خود را به جنگ تورانیان می فرستد به وی توصیه می کند:

نگر تا نیازی به بیداد دست
نگردانی ایوان آباد پست
که نپسندد از ما بدی دادگر
سپنج است گیتی و بر ما گذر
به هر کار بر هر کسی داد کن
یزدان نیکی دهش یاد کن^(۱۲)

از میان پادشاهان و سرداران دوران تاریخی این منظومه، آرزوی بهرام گور درباره دادگستری و ستم ستیزی این است:

به جز بندگی پیشه من مباد
جز از داد، اندیشه من مباد
مبادا جز از داد آیین من
مباد آرز و گردنکشی دین من

همه کار و کردار من داد باد
 دل زبردستان زمن شاد باد
 گر افزون شود دانش و داد من
 پس از مرگ روشن شود یاد من
 همی خواهم از کردگار جهان
 که نیرو دهد آشکار و نهان
 که با خاک چون جفت گردد تنم
 نگیرد ستمدیده‌ای دامنم (۱۳)

از خسرو انوشروان درباره لزوم دادگری پادشاه این‌گونه سخنان و توصیه‌ها برجاست:

چنین گفت نوشیروان قباد
 که چون شاه را دل بیچند زداد
 کند چرخ، منشور او را سیاه
 ستاره نخواند و را نیز شاه
 ستم، نامه عزل شاهان بود
 چو درد دل بی‌گناهان بود
 ستایش نبرد آن که بی‌داد بود
 به گنج و به تخت مهی شاد بود
 هر آن کس که اندیشه بد کند
 به فرجام، بد با تن خود کند
 اگر پادشاه را بود پیشه داد
 شود بی‌گمان هر کس از داد شاد (۱۴)

حکیم فردوسی در شاهنامه ضمن تمثیلاتی آموزنده و داستانهایی جالب و آگاهی‌بخش، آفات ظلم و آثار سوئی که به ستم و ستمگری مترتب است و مزایا و موهبات عدالت را به بهترین وجه، توجیه و تبیین می‌فرماید و خواننده را با توجه دادن به فرجام غمبار زندگی ستمکاران به تفکر وادار می‌دارد و به پرهیز از تعدی و تجاوز فرا می‌خواند و نتیجه می‌گیرد که هرگاه ستمگری در ذهن رهبران جوامع راه یابد و بیداد، جای داد را بگیرد، تأثیر وصفی ظلم این است که جریان کارها از مجرای طبیعی آنها خارج می‌گردد؛ خیر و برکت از هر چیزی می‌رود و فساد و تباهی آشکار می‌شود.

این اندیشه و اعتقاد استاد توس درباره تأثیر مثبت و منفی داد و بیداد، همگون با فکر و جهان بینی است که در متون اسلامی چنین آمده است که «چون نیت پادشاه از نیکی منحرف گردد، احوال زمانه فاسد و اوضاع روزگار تباه می‌شود؛ چنانکه کلام صدق نظام امیر مؤمنان علی (ع) بدان تصریح دارد: «اذا تغیرت نية السلطان فسد الزمان» (۱۵)

اصولاً اندیشه ظلم‌ستیزی و عدالتخواهی فردوسی، که رکن اساسی بینش و جهان بینی

سیاسی - دینی او را تشکیل می‌دهد، ترکیبی از عناصر اعتقادی، آیین مزدایی و اساطیری زردشتی با معتقدات کهن قوم ایرانی و عمدتاً از اصل اعتقادی عدل است که از ارکان مذهب تشیع، که کیش فردوسی است، نشأت می‌گیرد.

بی‌گمان شخصیت حکیم فرزانه توس به واسطه اینکه تحت تأثیر تعالیم عالی اسلامی و در سایه معارف قرآن و نهج البلاغه پرورش یافته و از رسالت انبیای بزرگ الهی که مبارزه با طواغیت و ائمه کفر و ظلم بوده است آگاهی دارد و از طرفی او که به این‌گونه حقایق بیان شده در قرآن درباره آشناس است که خداوند از فرجام بد ستمکاران با چنین آیاتی یاد فرموده است:

«و لا ترکوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و ما لکم من دون الله من اولیاء ثم لا تنصرون» (۱۶)

هرگز شما نباید با ظالمان همدست و دوست شوید وگرنه آتش کیفر آنان در شما در خواهد گرفت و در آن حال، جز خدا هیچ کستان یاری نخواهد کرد.
یا: «و سيعلم الذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون» (۱۷)

کسانی که ستم روا می‌دارند به زودی خواهند دانست به چه کیفرگاهی بازگشت می‌کنند.

از سوی دیگر او با چنین توصیه‌ها و دستورهایی از پیشوایان راستین اسلام آشنایی دارد و بدانها معتقد است که فرموده‌اند:

«اتقوا دعوة المظلوم فانها تصعد الی السماء کأنها شرارة» (۱۸)

از نفرین مظلوم بترسید که چونان شعله آتش بر آسمان می‌رود.

یا: «کونا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً» (۱۹) دشمن ستم‌پیشه و یار مظلوم باشید.

به طور کلی هدف فردوسی از توصیف میدانهای کارزار و شرح زورآزمایی دلاوران ایران با دشمنان اهرمن خویشان چیزی جز تحلیل رازهای زندگی شرافتمندانه و ارائه راه کمال و سعادت با رهنوشه نیکی، دانایی و دادگری نیست؛ زیرا شعار سراینده دادخواه

حقیقت جویی چون استاد فرزانه توس که ترجمان احساسات و آرزوهای ملت خود نیز هست همیشه این است که:

که هر کسو به بیداد جوید نبرد جگر خسته باز آید و روی زرد
گر از دشمنت بد رسد گر زدوست بد و نیک را داد دادن نکوست (۲۰)

همانطور که قبلاً ذکر شد مسأله عدالت‌طلبی و عدالت‌خواهی، همواره ذهن اندیشمندان را به خود مشغول کرده است تا به واسطه این امر، روزی ظلم و جور بر ستمدیدگان جای خود را به عدالت اجتماعی و صفا و آرامش و امنیت بدهد.

اما در میان این فلاسفه و اندیشمندان، فارابی، مهمترین مسأله‌ای را که مورد بحث و بررسی قرار داده مسأله عدالت است. عدالت چیست؟ هدف مردم مدینه فاضله رسیدن به سعادت است. سعادت مطلق نه سعادت اعتباری. سعادت مطلق در تأمین رفاه و زندگی طبیعی است. زندگی که براساس رفاه اجتماع باشد نه فرد، اصولاً رفاه جمع است و رفاه جمع تأمین نمی‌شود مگر در تحت لوای ریاست فاضله. ریاست فاضله، ریاستی است که براساس عدالت باشد و عدالت از فضیلت و حکمت ناشی می‌شود.

نزد مردم مدینه فاضله عدالت این است که همه به سعادت و کمال افضل خود برسند؛ همه زندگی کنند؛ همه به زندگی خود ادامه دهند؛ جنگ و ستیز از میان برداشته شود؛ هر عضوی وظیفه خود را انجام دهد؛ لاجرم همه اعضا سالم می‌مانند و به حیات و زندگی خود ادامه می‌دهند. همه تابع یک رهبر و فرمانده باشند و آن فرمانده نیز مقهور اراده خود و عقل فعال باشد و حکیم و دانا و متصنف به اخلاق حمیده باشد و هیچ عضوی از اعضای جامعه به حقوق و وظایف دیگری تعدی نکند.

انسان علاوه بر اینکه موجودی طبیعی، و در بسیاری از افعال و حرکات و نیازها و خواسته‌های خود تابع و مقهور طبیعت است، موجودی دارای قوه ناطقه و ادراک کلیات و امتیاز بین سعادت و شقاوت است.

اگر ممیز عدالت، این قوه باشد در این صورت عدالت معنی خاصی خواهد داشت و

نظام افضل بین جامعه برقرار خواهد کرد. ولی اگر ممیز عدالت، قوای طبیعی و حیوانی انسان باشد، عدالت مفهوم و معنی دیگری پیدا خواهد کرد که طرز تفکر مردم مدینه جاهله و فاسقه بر این روش است.

مردم مدینه فاضله گویند: عدالت این است که همه افراد انسانی به زندگی خود ادامه دهند و در این حکم از فرمان عقل و قوه ناطقه اطاعت کنند. مردم مدینه فاسقه گویند: «الحق لمن غلب» همانطور که بنای موجودات طبیعی بر تضاد و ضدیت و خصومت است و هر موجودی با موجودات دیگر در جدال و مبارزه است و خواهان نفی و طرد و محو موجودات دیگر است. در جهان انسانی نیز عدالت همین است که به انواع تقلبات و تقلبات و مکرها و حيله‌ها دیگران را محو و نابود کند تا خود زنده بماند و یا همه را برده و در استخدام خود قرار دهد تا در زندگی و بقای او سودمند باشند. (۲۱)

خواجه نصیر توسی نیز از دیگر اندیشمندان اسلامی در کتاب وزین «اخلاق ناصری» می‌گوید: «اجناس فضایل که همه بر آن اجتماع کرده‌اند چهار بود: حکمت، شجاعت، عفت و عدالت». پس سعادت یا جسمانی بود یا نفسانی، سعادت جسمانی آنگاه کامل بود که سعادت نفسانی با آن توأم گردد. نفس انسانی را سه قوت متباین است: ۱- قوت ناطقه ۲- قوت غضبیه ۳- قوت شهوانی. هر یک اگر غالب آید نفس انسانی از اعتدال خارج شود. لاجرم اخلاق و رفتار او ناپسندیده شود و باید همواره در حد اعتدال باشند: پس عدالت در این مورد حد اعتدال نگه داشتن بود. (۲۲)

بنابر این خواجه نصیر، عمده‌ترین دلیل محقق شدن عدالت اجتماعی را در تصفیه اخلاق و تهذیب نفس می‌داند؛ چه اگر آدمی اندرون خویش را از خبائث و زیاده‌طلبی‌ها حفظ کند، قاعدتاً هیچ‌گاه حاضر به تعرض کردن نسبت به حقوق دیگران نخواهد شد.

غزالی بر این اعتقاد است که همانطور که بدن از آغاز کامل آفریده نشده و با پرورش و غذا، کمال می‌یابد، هم‌چنین نفس آدمی نیز در آغاز ناقص ولی پذیرای کمال آفریده

شده و کمال او به تربیت و تهذیب اخلاق و تغذیه به علم است.

سپس غزالی به «جمهوریت» افلاطون روی می آورد و تقسیم قوای نفس را به سه قوه عاقله و غضبیه و شهویه از او اقتباس می کند و مانند افلاطون می گوید: «عدالت در توازن این قواست. چنانکه زیبایی صورت به زیبایی چشم بدون زیبایی بینی و دهان و گونه تمام نمی شود بلکه باید همه از زیبایی برخوردار باشند تا زیبایی صورت کمال یابد، هم چنین در باطن آدمی نیز چهار رکن است که باید همه از زیبایی برخوردار باشند و چون این چهار رکن معتدل و متناسب گشتند، حسن خلق حاصل می شود و این چهار رکن عبارت است از: قوه علم، قوه غضب و قوه شهوت و قوه اعتدال میان این سه قوه.»

در عین حال که غزالی نظریه فضایل اصلی چهارگانه ای را که افلاطون نام «فضایل سقراطی» به آنها داده یعنی حکمت و شجاعت و عفت و عدل اتخاذ کرده است، می بینیم که با ارسطو نیز هم آواز شده و معتقد است فضیلت، حد وسط میان دو حد متقابل است و می گوید: «هر کس که همه این خصایل در او به حد اعتدال باشد حسن الخلق است به طور مطلق و هر کس که بعضی از این صفات در او به حد اعتدال باشد نسبت به آن معنی خاص دارای حسن خلق است؛ مثل کسی که پاره ای از اجزای صورتش زیبا باشد. حسن قوه غضبیه و اعتدال آن را شجاعت می گویند، حسن قوه شهویه و اعتدال آن را عفت خوانند. اگر قوه غضبیه به جانب زیادت میل نمود تهور خوانده شود و اگر به نقصان میل کند جبن و سستی باشد و اگر شهوت به جانب زیادت میل کند شره باشد و اگر به جانب نقصان میل کند جمود بود. پس صفت پسندیده حد وسط باشد و فضیلت همان است و دو جانب افراط و تفریط هر دو مذمومند و ردیلت. اما عدل طرف زیادت و نقصان ندارد و نقطه مقابل آن جور است. اما حکمت چون در اغراض فاسده به کار رود و در این امر جانب افراط پوید خبث باشد و جانب تفریط آن بلاهت و آنچه حد وسط است همان است که شایسته عنوان حکمت باشد پس امهات و اصول اخلاق چهار است: حکمت و شجاعت و عفت و عدل.

مقصود از حکمت حالتی است برای نفس که بدان در همه کارهای اختیاری، ثواب را از خطا تمیز می‌دهد و مقصود از عدالت حالتی است برای نفس و قوه‌ای است در آنکه غضب و شهوت را راه می‌برد و روا می‌دارد تا بر مقتضای حکمت باشند و ظهورشان به جا و به موقع بود و مقصود از شجاعت این است که قوه غضب در اعمالی که انجام می‌دهد متقاد عقل باشد و مقصود از عفت تأدب قوه شهوت است بر حسب موازین عقل و شرع و از اعتدال این چهار همه اخلاق جمیله حاصل می‌شود.^(۲۳)

بدین ترتیب می‌بینیم که غزالی نیز همچون خواجه نصیر توسی و فارابی رسیدن به کمال انسانی را مرهون اعتدال در قوای سه‌گانه وجودی آدمی می‌داند و انصافاً که اگر درون آدمی از رذایل پاک، و فضیلتها برجسته شود، رذیلتها یکی پس از دیگری از وجود آدمی رخت برمی‌بندد و دل، آینه‌وار محل تجلی انوار حضرت باری تعالی قرار می‌گیرد و پس از آن دیگر جهان شاهد بی‌عدالتیها، نامردمیها و کژاندیشیها نخواهد بود که حضرت مولانا می‌فرماید: مادر بتها، بت نفس شماست.

این بت نفس زمانی که شکسته شود تمامی مسائل و معضلات زندگی بشر امروز خود به خود حل می‌شود. مسأله این است که باید به آن معرفت‌شناسی رسید و به معنای واقعی عدل واقف شد که همانا وضع هر چیز در موضع حقیقی خویش است.

بنابر این عدل، اساس حکومت و ظلم، آفت آن است. ولی عدل ثمره معرفت حقیقی است و ظلم ثمره جهل. فضیلت، خود، همگان را به احترام حقوق و قیام به وظایف خود وادار می‌کند و چون چنین است مردم باید برای وصول به این حکومت فاضله با فضایل آشنا شوند.

در قرن معاصر با حضور بی‌عدالتیها و تضادهای عمیق طبقاتی در اجتماعات مختلف بشری آرا و نظریه‌های گوناگونی از متفکران بزرگ اسلامی صادر می‌شود.

در نظریه مرحوم شریعتی تحت عنوان «عرفان، برابری، آزادی» سه جریان تازه بعد از جنگ جهانی دوم مطرح می‌شود:

جریان اول: جریانی معنوی در رابطه انسان، هستی و عرفان است که آن رابطه عظیم را در جهان بینی انسان مطرح می‌کند.

جریان دوم: در سوسیالیسم و کمونیسم و در همه مکتب‌هایی عرض وجود می‌کند که درباره برابری انسان و نفی تضاد صحبت می‌کند. اینها نقطه تنظیم رابطه طبقاتی دو گروه و دو قطب در متن یک جامعه: تنظیم رابطه دهقان و ارباب، سرمایه‌دار و کارگر و رابطه اجتماعی فکر می‌کند؛ در صورتی که عرفان، رابطه جهان و انسان و هستی را مطرح می‌کند.

جریان سوم: اگزیستانسیالیسم است که می‌گوید این هر دو رابطه باز انسان را فراموش می‌کنند و یا درگیر با آن موضوع خارجی می‌کنند؛ مسأله عدالت و سرمایه‌داری و جنگ سیاسی و طبقاتی در سوسیالیسم و رابطه غیبی و معنوی و امثال آن در عرفان. اما هر دو خود انسان را رها کرده‌اند، پس به خود انسان برگردیم و آن چیزی را که هم مذهب و هم سوسیالیسم می‌خواهند از انسان بگیرند بچسبیم، بچسبیم به آن آزادی انسانی. (۲۴)

بنابر این، این سه جریان اساسی در سه کلمه خلاصه می‌شود (که همه جریان‌ات دیگر بشری یا پرتند و یا فرع از همین سه اصلند) یکی عشق که ریشه تجلی مکتب‌های عرفانی و مذهب هم جلوه‌ای از آن است. دوم عدالت مادی بین ملتها و طبقات در رابطه استعماری و رابطه استثماری داخلی و سوم اصالت وجود انسان به معنای تکیه کردن و برگشتن به درون ذاتی و نوعی ارزش‌های انسانی و اعطا کردن اختیار و آزادی به خود «من» انسانی برای رشد و کمال آن است. (۲۵)

به هر حال این سه جریان اساسی و واقعی و حقیقی در عمق خصلت انسان هست و اساس نیاز وجود انسان است. بنابر این کاملترین انسان یا مکتب که می‌خواهد انسان را به فلاح برساند، انسان و مکتبی است که این ابعاد اساسی را در خود داشته باشد و اگر نمونه بخواهیم، اسلام ارزشش در این است که روی هر سه بعد هماهنگ با هم تکیه می‌کند: اسلام ریشه و روحش و جوهرش، عرفان است اما تکیه‌اش به مسأله عدالت اجتماعی

است و سرنوشت دیگران و حتی سرنوشت فرد دیگر و می‌گوید اگر یک فرد دیگر را زنده نگه داشتی و احیا کردی مانند این است که همه انسانها را احیا کرده‌ای و اگر یک فردی را کشتی مانند این است که همه انسانها را کشته‌ای؛ یعنی نسبت به رابطه من و دیگران این اندازه حساسیت دارد و یا مسأله ربا که یک امر اجتماعی و طبقاتی است به صورتی که از رباخوار نفرت دارد و از مشرک و منافق ندارد. در اینجا تکیه‌اش به مسائل اجتماعی و رابطه من با جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کنم و نشان می‌دهد که به این امر حساسیت دارد. (۲۶)

بدین ترتیب به‌زعم مرحوم شریعتی آشتی برقرار کردن بین عرفان، آزادی و برابری و ارج نهادن به این سه عنصر اصلی در رشد و تعالی انسان باعث سعادت‌مند شدن بشریت خواهد شد و متذکر می‌شود که اسلام مخصوصاً در مورد عدالت اجتماعی؛ یعنی بهره‌مند بودن تمامی انسانها از همه امکانات و برنامه‌هایی که می‌تواند به آدمی رشد و تعالی فکری، فرهنگی، مادی و معنوی بدهد و احقاق حقوق انسانها و مجازات کردن افراد خطاکار برای حفظ سلامتی و تعادل جامعه، رهنمودهای بسیار ارزنده‌ای دارد.

شهید مطهری از این دیدگاه به عدالت اجتماعی نگاه می‌کند:

رعایت حقوق افراد و عطا کردن به هر ذی حق، حق او را و ظلم، پامال کردن حقوق و تجاوز و تصرف در حقوق دیگران است. معنی حقیقی عدالت اجتماعی بشری یعنی عدالتی که در قانون بشری باید رعایت شود و افراد بشر باید آن را محترم بشمارند همین معنی است. این عدالت متکی بر دو چیز است: یکی حقوق و اولویتها یعنی افراد بشر نسبت به یکدیگر و در مقایسه با یکدیگر نوعی حقوق و اولویت پیدا می‌کنند؛ مثلاً کسی که با کار خود محصولی تولید می‌کند، طبعاً نوعی اولویت نسبت به آن محصول پیدا می‌کند و منشأ این اولویت کار و فعالیت اوست.

یکی دیگر خصوصیت ذاتی بشر است که طوری آفریده شده که در کارهای خود الزاماً نوعی اندیشه‌ها که آنها را اندیشه‌های اعتباری می‌نامیم استخدام می‌کند و با

استفاده از آن اندیشه‌های اعتباری به عنوان «آلت فعل» به مقاصد طبیعی خود نائل می‌گردد. آن اندیشه‌ها، یک سلسله اندیشه‌های «انشایی» است که با «بایدها» مشخص می‌شود؛ از آن جمله این است که برای اینکه افراد جامعه بهتر به سعادت خود برسند «باید» حقوق و اولویت‌ها رعایت شود و این است مفهوم عدالت بشری که وجدان هر فرد آن را تأیید می‌کند و نقطهٔ مقابلش را که ظلم نامیده می‌شود محکوم می‌سازد. (۲۷)

مولانا در این باره می‌فرماید:

عدل چبود؟ وضع اندر موضعش ظلم چبود؟ وضع در ناموضعش
 عدل چبود؟ آب ده اشجار را ظلم چبود؟ آب دادن خار را
 موضع رخ، شه نهی ویرانی است موضع شه؟ پیل هم نادانی است
 مبحث عدالت اجتماعی از دیدگاه امام خمینی (ره) با تأکید بر صلاحیت زمامدار مطرح می‌شود.

زمامدار باید از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار و عادل باشد و دامنش به معاصی آلوده نباشد. کسی که می‌خواهد حدود جاری کند یعنی قانون جزای اسلام را به مورد اجرا گذارد، متصدی بیت‌المال و خرج و دخل مملکت شود و خداوند اختیار ادارهٔ بندگانش را به او بدهد باید معصیت کار نباشد: «و لا ینال عهدی الظالمین» خداوند تبارک و تعالی به جائر چنین اختیاری نمی‌دهد.

زمامدار اگر عادل نباشد در دادن حقوق مسلمین، اخذ مالیاتها و صرف صحیح آن و اجرای قانون جزای عادلانه رفتار نخواهد کرد و ممکن است اعوان و انصار و نزدیکان خود را بر جامعه تحمیل نماید و بیت‌المال مسلمین را صرف اغراض شخصی و هوسرانی خویش کند. (۲۸)

هدف بعثت انبیا به طور کلی این است که مردمان براساس روابط اجتماعی عادلانه نظم و ترتیب پیدا کرده، قد آدمیت راست گردانند و این با تشکیل حکومت و اجرای احکام امکانپذیر است. خواه، نبی خود موفق به تشکیل حکومت شود مانند رسول

اکرم(ص) و خواه پیروانش پس از وی توفیق تشکیل حکومت و برقراری نظام عادلانه اجتماعی را پیدا کنند. (۲۹)

فقط فقهای عادلند که احکام اسلام را اجرا کرده، نظامات آن را مستقر می‌گردانند. اسلام، قانون را آلت و وسیله تحقق عدالت در جامعه می‌داند. وسیله اصلاح اعتقادی و اخلاقی و تهذیب انسان می‌داند. قانون برای اجرا و برقرار شدن نظم اجتماعی عادلانه به منظور پرورش انسان مهذب است. (۳۰)

امام خمینی با شاهد آوردن از سیره حضرت علی(ع) در زمان خلافت، عدالت را این‌گونه تعریف می‌کند:

امام وقتی می‌شنود ارتش غارتگر معاویه، خلخال از پای یک زن اهل ذمه درآورده‌اند به قدری ناراحت می‌شود و عواطفش چنان جریحه‌دار می‌گردد که در نطقی می‌فرماید: اگر از تأثر این واقعه انسان بمیرد قابل سرزنش نخواهد بود. با این همه عاطفه روزی هم شمشیر می‌کشد و افراد مفسد را با کمال قدرت از پا درمی‌آورد. معنای عدالت این است. (۳۱)

همانطور که سعدی علیه‌الرحمه در گلستان می‌فرماید: «درشتی و نرمی به هم دربه

است.»

امام خمینی در مورد پیاده کردن عدل اجتماعی بر پایه احکام و مقررات اسلام بر اصلح بودن زمامدار و شایستگی وی هم در امور معنوی (عالم بودن) و هم آگاه بودن و هشیار بودن در امور اجتماعی مسلمین (عدالت اجتماعی) تأکید می‌ورزد و اساساً به اجرا درآمدن حدود و مقررات اسلامی و رسیدن به عدالت اجتماعی را مرهون تشکیل حکومت اسلامی می‌داند و دو ویژگی زمامدار حکومت یعنی عالم بودن و عادل بودن زمامدار بر ویژگیهای دیگر می‌چربد.

این نکته در اینجا قابل توجه است که در تمامی دیدگاه‌های ذکر شده از هزار و چهارصد سال پیش تا کنون برای رسیدن به اهداف مذهبی - اجتماعی - سیاسی -

اقتصادی و... خودسازی و تهذیب نفس و کسب اخلاق حمیده و صفات جمیله ضروری می‌نماید؛ یعنی ابتدا وجود آدمی و درون انسان باید از خبائث پاک شود تا بها دادن به خواسته‌های دیگری و احترام به حقوق اجتماعی افراد که در پاره‌ای موارد درگرو از دست دادن آزادی خود و یا نرسیدن به خواسته مطلوب خود است، در عین حال از خود گذشتگی داشته باشد تا دیگران هم حقوقشان محفوظ بماند و این کار میسر نمی‌شود مگر اینکه ابتدا خودسازی، و سپس به مسایل مختلف پرداخته شود.

بدین ترتیب است که دیگر در مدینه فاضله فارابی و خواجه نصیر و... و جامعه اسلامی مسلمین ظلم و تعدی و تجاوز جایی ندارد و قلوب تمامی انسانها نسبت به یکدیگر سرشار از رأفت و مهر است و این‌گونه است که اسلام بیش از اینکه برای عبادت شخصی افراد، ارزش فائل شود بر روابط اجتماعی حسنه و خداپسندانه تأکید می‌ورزد. بنابراین اسلام در عین حال که یک «ایدئولوژی» است که هم انسان متعالی می‌سازد و هم «جامعه میانه‌ای که برای مردم جهان نمونه باشد» (و جعلناکم أمة وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس و یكون الرسول علیکم شهیداً) (۳۲) انقلابی اجتماعی نیز هست برای ساختن جامعه‌ای بی‌طبقه، آزاد، استوار بر «قسط و عدل»، با افرادی آگاه، آزاد و مسئول.

یادداشتها

- ۱- مانده/۸
- ۲- احزاب/۷۲
- ۳- روم/۳۰
- ۴- علی(ع) - علی شریعتی، ص ۱۴۸-۱۴۹
- ۵- همان، ص ۱۵۱
- ۶- همان، ص ۱۵۲
- ۷- نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه ۴۶، ص ۹۷۶
- ۸- نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه ۵۳، ص ۱۰۱۹
- ۹- شاهنامه، چاپ زول مول، ج ۱، ص ۱۹
- ۱۰- همان، ص ۶۰
- ۱۱- همان، ص ۱۰۸

- ۱۲- شاهنامه، چاپ ژول مول، ج ۳، ص ۲۱۲
- ۱۳- همان، ج ۶، ص ۹
- ۱۴- همان، ج ۶، ص ۸۱
- ۱۵- ملا احمد نراقی، معراج السعاده، چاپ سنگی، تهران ۱۳۳۲ ه. ق، ص ۱۵۷
- ۱۶- هود/ ۱۳
- ۱۷- شعراء/ ۲۲۷
- ۱۸- نهج البلاغه، مجموع کلمات قصار حضرت رسول (ص)، مترجم ابوالقاسم پاینده، چاپ سیزدهم، تهران، ۱۳۶۰ ش، ص ۹
- ۱۹- نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۴۲۱
- ۲۰- شاهنامه، چاپ ژول مول - ج ۳ - ص ۱۴۳
- ۲۱- اندیشه های اهل مدینه فاضله، فارابی، ص ۴۹
- ۲۲- اخلاق ناصری، خواجه نصیرالدین توسی، ص ۴۸
- ۲۳- احیاء علوم دین، امام محمد غزالی، ج ۳، ص ۴۷
- ۲۴- دین داری و آزادی، محمدتقی فاضل میبیدی، ص ۳۶۹-۳۷۰
- ۲۵- همان، ص ۳۷۳
- ۲۶- دین داری و آزادی، محمدتقی فاضل میبیدی، ص ۳۷۸-۳۷۹
- ۲۷- عدال الهی، مرتضی مطهری، ص ۶۲
- ۲۸- ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، آیت الله خمینی، ص ۶۱
- ۲۹- همان، ص ۸۹-۹۰
- ۳۰- همان، ص ۹۴-۹۵
- ۳۱- همان، ص ۱۱
- ۳۲- بقره/ ۱۴۳

کتابنامه

- ۱- تاریخ فلسفه در جهان اسلامی - حنا الفاخوری - خلیل الجبر - ترجمه عبدالمحمد آیتی - انتشارات کتاب زمان با همکاری انتشارات فرانکلین - چاپ اول - ۱۳۵۵ - تهران
- ۲- اندیشه های اهل مدینه فاضله - ابونصر فارابی - ترجمه و شرح سید جعفر سجادی - انتشارات شورای عالی فرهنگ و هنر - ۱۳۵۴ - تهران
- ۳- علی (ع) - علی شریعتی - نشر آمون - چاپ هشتم - ۱۳۷۷ - تهران
- ۴- نمبرم از این پس که من زنده ام (مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی) - غلامرضا ستوده - انتشارات دانشگاه تهران - چاپ اول - ۱۳۷۴ - تهران
- ۵- شاهنامه - چاپ ژول مول - انتشارات سازمان کتاب های جیبی - ۱۳۴۵ - تهران
- ۶- اسلام و حکومت - حسین شفیعی - دفتر انتشارات اسلامی - چاپ اول - ۱۳۶۷ - قم

- ۷- قرآن کریم - انتشارات صراط‌النور - چاپ دوم - ترجمه استاد مهدی الهی‌قمشه‌ای - ۱۳۷۵ - تهران
- ۸- دین‌داری و آزادی - محمدتقی فاضل‌میبیدی - انتشارات آفرینه - چاپ اول - ۱۳۷۸ - تهران
- ۹- عدل الهی - مرتضی مطهری - انتشارات صدرا - چاپ دوم - ۱۳۶۱ - تهران
- ۱۰- ولایت فقیه (حکومت اسلامی) - امام خمینی - انتشارات امیرکبیر - ۱۳۶۰ - تهران
- ۱۱- ترجمه و شرح نهج‌البلاغه، فیض‌الاسلام، چاپ دوم، ۱۳۵۱، تهران



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی